

المقصدُ الثالثُ في الإلهياتِ بالمعنى الأخص
الفريدة الأولى: في أحكام ذات الواجب بهر برهانه
الثامنة و الخمسون: غررٌ في إثباته تعالى
درس يكصد و پنجاه و یکم تا درس یکصد و پنجاه و سوم
درس یکصد و پنجاه و یکم:

معرفت به پروردگار

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

المقصدُ الثالثُ في الإلهيات بالمعنى الأخص.
غررٌ في إثباته تعالى:

ما ذاته بذاته لذاته *** موجودُ الحقِّ العُلَى صفاته
إذا الوجودُ كانَ واجباً فهو *** و مع الإمكان قد استلزمه
و قسْ عليه كُلُّ ما ليس امتنع *** بلا تجسُّم على الكونِ وَقَعْ

الهیات به معنای اعم

الهیات به معنای اعم بحث از وجود و عوارض وجود است بما هو وجود؛ وجود مطلق. چرا به آن اعم می‌گویند؟ به جهت اینکه اعم است از بحث در وجود مرکب و وجود بسیط، وجودی که معروض برای عوارض ماده یا مدّه است و وجودی که خالی از وجود این عوارض است که وجود مجرد باشد، وجود بلا تعین و وجود با تعین را وجود بالمعنی الأعم می‌گویند. الهیات هم از این نقطه نظر است که گرچه بحث از وجود معنایی مطلق در غیر الهیات است و مرکب و ماده و عوارض متعین همه در وجود باری راه ندارند ولی به لحاظ اینکه برگشت تمام اینها به حقیقت وجود و مطلق وجود است و **هو ليس إلا هو** از این نظر به آن الهیات هم گفته می‌شود. اما بالمعنی الأخص فقط آن وجودی است که واجب است و بحث در وجود واجب بالذات و احکام و عوارض آن است.

ایشان در این مطلب اثبات خود وجود واجب بالذات را می‌فرمایند چون می‌فرمایند که احکام آن را اثبات می‌کنیم زیرا بحث از خود ذات واجب الوجود - ذاتاً این بحث از ذات - ممتنع است چون حدّ و قید و تعینی ندارد تا اینکه انسان بخواهد با آنها این ذات واجب الوجود را تعریف کند و هرچه را که بخواهد تعریف کند، برگشتش به دور یا به تسلسل است.

محال بودن عرفان معلول به علت

لذا بحث از احکام است و شاید از همین باب باشد که در روایات داریم که «**لا تفكروا في ذات الله**»^۲

۱. منظومه، ج ۳، ص ۵۰۱.

۲. رساله عشق و عقل، ص ۵۳ و ۵۴. الله شناسی، ج ۱، ص ۸۶، تعلیقه:

شیخ نجم الدین رازی در رساله «عشق و عقل» در ص ۵۳ و ۵۴ پس از بحثی درباره صالحان محجوب از نور خدا فرموده است: این طائفه، اصحاب میمنه‌اند. مشرب ایشان از عالم اعمال است، معاد ایشان درجات جنّات نعیم باشد؛ مع هذا این طائفه را به معرفت ذات و صفات خداوندی به حقیقت راه نیست که به آفت حُجُب صفات روحانی نورانی هنوز گرفتارند؛ که **إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَ ظُلْمَةٍ**. و جای دیگر فرموده که: «**حِجَابُهُ النُّورُ، لَوْ كُشِفَتْ لَأَحْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ مَا انْتَهَى إِلَيْهِ**

ذات خدا قابل برای تفکر نیست چون هیچ گاه موجود مُحاط نمی تواند به محیط معرفت پیدا کند و عقلاً مُستحیل است چون مرتبه معلول، مادون علت است و عرفان معلول به علت عقلاً مستحیل است چون ناقص نمی تواند به کامل راه پیدا کند **کما هو هو بِحَقِّ المعرفة**. بناءً علی هذا غیر از بُهت و سرگردانی نتیجه ای برایش ندارد تازه اگر ناقص بتواند به خودش معرفت پیدا کند خیلی است.

رفع نقصان و کسب کمال تنها راه برای معرفت ناقص به کامل

فقط تنها راهی که برای معرفت ناقص به کامل منحصر است رفع نقصان و کسب کمال است، به این واسطه است که [ناقص] می تواند به آن کامل کما هو هو اطلاع پیدا کند و در آن صورتی است که حدود وجودیه معلولیه خودش را ازدست بدهد، حدود وجودیه ناقصه خودش را ازدست بدهد و در آن کامل فناء و منمحي شود. در این صورت دیگر کامل خودش علم ذاتی دارد به ذات خودش که آن علم حضوری باشد.

تلمیذ: روایت که داریم خدا را به خدا بشناسید.^۱

استاد: خدا را به خدا بشناسید یعنی تا خدا نشدید خدا را نمی شناسید نه اینکه خدا را بشناسید با آن تعریفاتی که خدا کرده است، آن تعریفاتی که خدا کرده است مثلاً خدا گفته است: ﴿هُوَ أَلَّوْلُ وَ أَلَّوْلُ وَ أَلَّوْلُ وَ أَلَّوْلُ﴾^۲ خُب چه شد؟! این همه تعریف خدا کرده است؛ ﴿وَالظَّاهِرُ وَ أَلَّوْلُ وَ أَلَّوْلُ﴾ خُب چه شد؟! بیایند معنا کنند! معنای ظهور در عین بطون و معنای بطون در عین ظهور چیست؟! اینکه نشد انسان دائماً این طور بگوید. بله، اینها راه برای باطن هستند یعنی معرفت به اینها انسان را می رساند که باطن و **حقیقه الشیء** برایش روشن شود اما اینکه واقعاً با این صفات ما خدا را می شناسیم این طور نیست؛ آن عرفان، همان طور که عرض کردم؛ معرفت هی هی؛ امکان ندارد موجود مُحاط به محیط معرفت واقعی پیدا بکند مگر اینکه خودش محیط شود.

تلمیذ: آیا این «**لا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ**» حدیث است؟

بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ. لا جرم با این طائفه گفتند: زنهار تا عقل با عقل را در میدان تفکر در ذات حق [جلّ و علا] جولان ندهید که نه حدّ وی است؛ **تَفَكَّرُوا فِي آلَاءِ اللَّهِ وَ لَا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ**. معلق کتاب در ص ۱۰۹ در تعلیقات گفته است: این حدیث به چند صورت روایت شده است، از جمله: **تَفَكَّرُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَفَكَّرُوا فِي اللَّهِ فَتَهْلِكُوا تَفَكَّرُوا فِي آلَاءِ اللَّهِ وَ لَا تَفَكَّرُوا فِي اللَّهِ**. («جامع الصغیر» ج ۱، ص ۱۳۱؛ «کنوز الحقائق» ص ۵۲) **تَفَكَّرُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ؛ فَإِنَّ بَيْنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ إِلَى كُرْسِيِّهِ سَبْعَةَ آلَافِ نَوْرٍ وَ هُوَ فَوْقَ ذَلِكَ**. («جامع الصغیر»، ج ۱، ص ۱۳۱) **تَفَكَّرُوا فِي الْخَلْقِ وَ لَا تَتَفَكَّرُوا فِي الْخَالِقِ**. («قصص الانبیاء» ثعلبی، طبع مصر، ص ۱۰؛ «جامع الصغیر» ج ۱، ص ۱۳۱) أقول: این روایت را ملا عبد الرزاق کاشانی نیز در کتاب «شرح منازل السائرین» از انتشارات بیدار، ص ۶۳، ذکر نموده است.

۱. الکافی، کتاب التَّوْحِيد، باب أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ إِلَّا بِهِ، ج ۱، ص ۸۵، ح ۱.

«عَنِ الْفَضْلِ بْنِ السَّكَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «**اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ**» الْحَدِيثُ».

۲. سوره فصلت (۵۷) آیه ۳.

استاد: این روایت، روایتی است که شیعه نقل نکرده است بلکه این روایت را عامه و اهل تسنن نقل کرده‌اند و اینها هم پذیرفته‌اند.^۱ البته من هم به اصطلاح درصددش بودم [که بیان کنم]، بعضی‌ها این را به امیرالمؤمنین علیه‌السلام نسبت می‌دهند حالا ممکن است در کتب شیعه نقل شده باشد^۲ ولیکن برایش سند خوبی ذکر نمی‌کنند ولی عامه این را نقل می‌کنند. حالا در هر صورت ...
تلمیذ: از نظر محتوا؟!

روایات اخلاقی و اعتقادی، ناظر به روحيات و تحمل و سعه افراد

استاد: از نظر محتوا روایاتی که هستند متفاوت هستند؛ روایاتی که ائمه علیهم‌السلام در خطابشان با اصحاب و افراد مطرح می‌کنند از نظر محتوا و مفاد تفاوت پیدا می‌کنند، ما نمی‌توانیم یک حکم عام را استنباط کنیم همان‌طوری که در فقه مبنا و اصل موضوعی بر این است که بسیاری از روایات متفرد به شأن خاص و به مورد خاص هستند به عبارت دیگر فقط در این روایات اکتفا به مورد نص می‌شود و تعدی و تسری از آنها به عنوان یک حکم کلی در سایر موارد نمی‌شود و همین‌طور نمی‌شود از آنها یک قاعده کلی درآورد و به عنوان یک فتوا در همه موارد فتوا داد، همین‌طور بسیاری از روایات اخلاقی و اعتقادی ما ناظر به روحيات و تحمل و سعه خود افراد است. من باب مثال در آن روایتی که داریم پنج تن علیهم‌السلام در وقت احتضار برای مؤمن و برای منافق - هردو - می‌آیند خُب حضرت زهرا علیهاالسلام هم حضور پیدا می‌کنند.^۳ حضرت به راوی می‌فرماید که حالا این مطلب را نگو، یعنی به گوش هر کسی نرسد.^۴ [چون برایشان سؤال می‌شود که] حضرت زهرا با وجود اینکه زن هستند چطور بر بالای سر فلان حاضر می‌شود؟! آن حضرت زهرایی که در زمان حیات خودش حتی از مقابله با یک اعماء هم احتراز می‌کرد^۵ چطور [حاضر می‌شود؟!]. دیگر افراد نمی‌فهمند آن عالم اصلاً کیفیتش با اینجا فرق می‌کند. این را ذهن عوام نمی‌فهمد.

ما یک دفعه شمال منزل دایی آقای حاج ... رفتیم صحبت بهشت و حورالعین و این حرف‌ها شد! خلاصه ما به دایی ایشان گفتیم که هر کاری می‌خواهی بکن که آن دنیا از این خبرها نیست! حورالعینش را فقط باید نگاه کنی! گفت: آن بهشتی که حورالعینش این‌طور است را نخواستم؛ حورالعینی که نشود با او کاری کرد، من

۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۱۰۶.

۲. مصدر در حال بررسی.

۳. الکافی، ج ۳، کتاب الجنائز، باب أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُكْرَهُ عَلَى قَبْضِ رُوحِهِ، ص ۱۲۷، ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۶، أبواب الموت و ما يلحقه إلى وقت البعث و النشور، باب ۷، ص ۱۹۶، ح ۱۴۹ (با قدری اختلاف).

۴. تفسیر فرات، ج ۱، ص ۵۵۳؛ معاد شناسی، ج ۲، ص ۳۷.

۵. النوادر (للاوندی)، ج ۱، الأحادیث غیر المشهورة أو التي تشتمل على أحكام غیر متداولة، شأن المرأة، ص ۱۳.

آن بهشت را نخواستم!

مردم این طوری هستند یعنی ذهن مردم با توجه به آنچه که مدرکاتشان هست از همین لذات و کیفیات فقط همین لذات مادی را می فهمند و اصلاً نمی دانند که آن لذات مجردة منخلعة از ماده به اندازه ای قوی هستند که اصلاً یک میلیونیم اینها به گرد آنها نمی رسد این را اصلاً نمی فهمند لذا شما در بعضی از روایات هم می بینید که از حضرت سؤال می کنند: آیا در بهشت جماع هست؟! حضرت می فرمایند: به، مرد در آنجا چهل برابر این دنیا توان دارد که فرض کنید بتواند جماع کند! ^۱ چهل برابر، چهل برابر توان دارد!

شهوت مختص به عالم ماده و تناسل و تکاثر

اینها عده ای احمق هستند که می گویند: در آن عالم جماع و این حرف ها هست! در آن دنیا اصلاً شهوت وجود ندارد شهوت برای عالم ماده و تناسل و تکاثر است نه برای آنجا، لذات آنجا اصلاً لذات شهوی نیست در آنجا نفس نیست در آنجا این مسائل اصلاً وجود ندارد. علاوه بر این، حقایقی که منکشفه هم هست اینها را تأیید می کند. لذا حضرت نمی تواند با کسی که آمده و تمام کیف او در همان جنبه شهوانی است بگوید که آقا در آن دنیا این خبرها نیست! نمی تواند این حرف را بزند! لذا می گوید که به در آنجا به اندازه چهل برابر هست! این هم می گوید: آخ جان! پس بروم نمازهایم را سر وقت بخوانم و فلان کارها را انجام بدهم که به این چیزها برسم! روایاتی که ناظر به این احکام یا به اعتقادات هستند برحسب مراتب تفاوت دارند شما علل الشرایع را نگاه کنید؛ شخصی از حضرت سؤال می کند چرا نماز صبح را باید بلند بخوانم؟! حضرت می فرمایند: برای اینکه اگر در سجده باشی چون هوا تاریک است کسی به تو لگد نزند. ^۲ حالا فرض کنید حضرت بیاید به این مرد ساده بگوید که علت نماز صبح چیست! حضرت می فرماید: برو پی کارت دیگر! خدا گفته است [بلند بخوان] تمام شد. حالا بفرض یک علتی هم باشد، حضرت که نمی تواند بیاید به این بگوید که این جهتش این طور بوده و او هم قبول کند و برود. حالا واقعاً این طور است؟! یعنی چون هوا تاریک است مثل شب و کسی می آید رد می شود لگد می زند این را حتماً باید بلند بگویی که سبحان ربی... یا اینکه الحمدلله؟! تلمیذ: حمد و سوره را باید بلند خواند!

تفاوت مراتب خطابات ائمه علیهم السلام با افراد

استاد: بله، تازه آن حمد و سوره است فقط [که باید بلند بخوانی]، حمد را هم که تو ایستاده می خوانی.

^۱. الإختصاص، ج ۱، کتاب صفة الجنة و النار، في بيان صفة الجنة، ص ۳۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۸، تنمة أبواب المعاد و ما يتبعه و يتعلق به، باب ۲۳، ص ۲۲۰، ح ۲۱۴ (با قدری اختلاف).

^۲. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۲۳ (با قدری اختلاف).

اگر به تو لگد زدند که زدند تو که ایستاده‌ای دیگر پایش را که به کله‌ات نمی‌زند! لذا مراتب خطابات ائمه علیهم‌السلام با افراد متفاوت است هر کسی از اینها دارای یک مرتبه است دارای یک خصوصیت است مثلاً حضرت به جابر بن یزید جُعفی می‌فرماید: این مطالب را به تو می‌گویم ولی لعنت خدا بر تو اگر این حرف را به شخص دیگر بگویی! ^۱ قضیه این‌طور است. مگر هر چه را که سلمان می‌دانست [بآذر هم می‌دانست؟!]^۲ «**لَوْ عَلِمَ أَبَاذَرٌ، مَا فِي [قَلْبِ سَلْمَانَ] كَفَرُهُ يَأْتِلَهُ**»^۳.

روایت صحیح است شیعه این روایت را نقل می‌کند.

قابل بیان نبودن معارف الهی برای هر کسی

معارف الهی برای هر کسی قابل بیان نیست. [مرحوم] آقای روح مجرد نوشتند که من خودم از ایشان پرسیدم شما در مطالب این کتاب چیزهایی فرمودید که تابه‌حال به ما هم نفرموده بودید! ایشان فرمودند که این چیزهایی است که من توانسته‌ام بنویسم چیزهایی که نمی‌توانم بنویسم آنها به قلم نمی‌آیند. حالا آنها چه هستند، ما نمی‌دانیم! این مقدارش آدم را گیج می‌کند، واقعاً انسان بخواهد درست بخواند و بفهمد گیج می‌شود که چه خبر است. ایشان یک خلع مجرد را - همان قضیه پوست مار - در اینجا فرمودند. این مقداری که در این کتاب فرموده‌اند یک سوم آنچه که به ما گفتند نیست که چه‌نحوه این خلع انجام می‌شود. اینها را دیگر در اینجا نیاورند چون مردم اصلاً نمی‌فهمند. اصلاً کافر می‌شوند، اصلاً دین‌شان برمی‌گردد. اینها دارند با مردم مماشات می‌کنند؛ «**نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمَرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدَرِ عَقُولِهِمْ**»^۴ یعنی مماشات می‌کنند. شخص آمده می‌گوید که این چیست؟! می‌گوید: خدا. می‌گوید: خدا چیست، ذاتش چیست، فلان چیست؟! حضرت چه بگوید که ذات خدا چیست؟! بگوید: ذات خدا خودت هستی؟! می‌گوید: پس من چه کسی را دارم عبادت می‌کنم؟! آن روایت «**مَا الْحَقِيقَةُ**» کمیل را نگاه کنید ببینید چه هست! حضرت در آنجا دارد به کمیل چه می‌گوید! کمیل

^۱. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۴۳۸.

^۲. الکافی، ج ۱، کتابُ الْحُجَّةِ، بابُ فیما جاء أنَّ حَدِيثَهُمْ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، ص ۴۰۱، ح ۲.

«عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ذُكِرَتِ النَّفْيَةُ يَوْمًا عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَقَالَ: **وَاللَّهِ لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ**»^۵.

^۳. الکافی، ج ۸، کتابُ الرُّوضَةِ، ص ۲۶۸، ح ۳۹۴.

^۴. جامع الاسرار، فی الاصل الاوَّل، القاعدة الرَّابِعَةُ، ص ۱۷۰، تحت شماره ۳۲۷.

«[عن کمیل بن زیاد] مَا الْحَقِيقَةُ؟! قَالَ: مَا لَكَ وَالْحَقِيقَةُ؟! قَالَ: أَوْ لَسْتُ صَاحِبَ سِرِّكَ؟! قَالَ: بَلَى! وَلَكِنْ يَرِشُخْ عَلَيْكَ مَا يَطْفَحُ مِنِّي! قَالَ: أَوْ مِثْلَكَ يُحِبُّ سَائِلًا؟! قَالَ: الْحَقِيقَةُ كَشَفُ سُبُحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ. قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا! قَالَ: مَحْوُ الْمَوْهُومِ مَعَ صَحْوِ الْمَعْلُومِ.

دارد می گوید: «**أَوَلَسْتُ صَاحِبَ سِرِّكَ**».... تازه حضرت در آنجا شرح نمی دهد بلکه مقداری مجملاتی می گوید، او هم سرش را پایین می اندازد که خوشش می آید و خیال می کند که فهمیده است اما از سؤالی که می کند مشخص است که آن طوری که باید باشد مطالب حضرت را نمی فهمد! حضرت می فرماید: بس است تمام شد دیگر هر چه بود برای تو گفتم. دیگر «**أَطْفِ السِّرَاجَ فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ**» تمام شد. حرفم را به تو زدم دیگر بیش از این نمی توانم بگویم ولی خب با میثم این طور نبودند میثم بالاتر بود، با حبیب این طور نبودند حبیب بالاتر بود. مطالبی که به اینها می گفته است مثل «**لَا تَفَكَّرْ فِي ذَاتِ اللَّهِ**» و امثال ذلک یک معنایش این است که اصلاً ذات خدا قابل برای فکر نیست چون فکر عبارت از تقدیم صغری و کبری و ضمّ و ضمائم ترکیب قیاسات و نتایج برای رسیدن به مطلوب است که همان کلام سیدالشهداء علیه السلام «**مَتَى غَبَتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ**»^۱ است. چیزی که ظهور دارد و خود همان فکر، ترتیب مقدمات و صور وجودیه ذهنیه ما که تمام اینها آثار وجودی ذات حق است چطور انسان می تواند از اینها به کُنه ذات حق پی ببرد. برای اینکه خود همان آثار، خود همان وجود متعین است، خود همان وجود در قالب صورت ذهنی هست و هیچ وقت صورت ذهنی نمی تواند به علت خودش که صورت مجرد هست و بلکه اصلاً صورت نیست و حقیقت مجرده است پی ببرد، امکان ندارد. این یک معنا است که معنای فلسفی آن است.

معنای غیر فلسفی عامیانه آن این است که شما نمی فهمید بیخود خودتان را گیج نکنید «**تَفَكَّرُوا فِي**

قال: زِدْنِي فِيهِ بَيَاناً! قال: هَتَكَ السِّرَّ لَغَلْبَةِ السِّرِّ.
 قال: زِدْنِي فِيهِ بَيَاناً! قال: جَذَبَ الْإِحْدِيَّةَ بِصِفَةِ التَّوْحِيدِ.
 قال: زِدْنِي فِيهِ بَيَاناً! قال: نَوَّرَ يَشْرِقُ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِ، فَتَلَوَّحُ عَلَى هَيْكَلِ التَّوْحِيدِ أَثَارُهُ.
 قال: زِدْنِي فِيهِ بَيَاناً! قال: أَطْفِ السِّرَاجَ فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ! «الله شناسی، ج ۳، ص ۳۲:

«کمیل پرسید: آن حقیقت ثابتۀ قدیمه کدامست؟! حضرت فرمود: تو را با آن حقیقت چه کار؟! عرض کرد: آیا من صاحب اسرار تو نمی باشم؟! فرمود: آری! و لیکن بر تو می تراود و ترشح می نماید آنچه از فوران وجود من لبریز می گردد! عرض کرد: آیا امکان دارد مثل تویی پرسنده ای را ناامید و بی بهره گذارد؟! فرمود: آن حقیقت عبارت است از انکشاف و بروز انوار و تقدیسات دلائل عظمت جلال خداوند بدون هیچ گونه اشارتی. عرض کرد: در این باره، توضیح و بیانی را برای من بیفز! فرمود: نیست و تاریک شدن هر موهوم، با به وجود آمدن و روشن شدن آن معلوم. عرض کرد: در این باره، توضیح و بیانی را برای من بیفز! فرمود: پاره شدن پرده مجاز و اعتبار، به علت طغیان و غلبه اسرار حقیقیۀ ازلیه. عرض کرد: در این باره، توضیح و بیانی را برای من بیفز! فرمود: جذب نمودن مقام احدیتش با صفت یکی کردن و وحدت بخشیدن جمیع کائنات و ماسوی را به سوی خودش. عرض کرد: در این باره، توضیح و بیانی را برای من بیفز! فرمود: نوری است که از سپیده دم ازل و تجرد، اشراق می کند؛ و آثارش که توحید و یکی کردن است بر تمامی مظاهر وجود و شئونات وحدت ظاهر می گردد. عرض کرد: در این باره، توضیح و بیانی را برای من بیفز! فرمود: چراغ اندیشه و فکر را خاموش کن که تحقیقاً صبح حقیقت و شهود و مشاهده طلوع نموده است.»

^۱. إقبال الأعمال، ج ۱، من أدعية يوم عرفة، ص ۳۳۹.

صنع الله، تفكروا فی خلق الله»^۱ که بروید در مخلوقات خدا فکر کنید و به به فصل بهار است، تابستان است، پاییز است، نگاه کنید، عجائب را ببینید، فلان کنید، میکروب را ببینید، سلول را ببینید، چه کار کنید، همین علوم طبیعی، علوم آزمایشگاهی و اینها چیزهایی است که دائماً انسان را به صفات می برد؛ عظمت خدا، قدرت خدا، [معرفت به] اینها را زیاد می کند. چه کسی خدا را دست می دهد؟! اینها، هرچه بالاتر بروی عظمت خدا [را] بیشتر می فهمی و می گویی که] عجب! چقدر خدا بزرگ است! نگاه به این کوه بکن، نگاه به این کهکشان بکن در همین کهکشانها در همین چیزها، این عظمت خدا [است]، هرچه بالا بروی عظمت خدا روشن است ولی بالأخره آخرش چیست؟! حالا ما فهمیدیم که خدا خیلی عظیم است این کهکشانهایی که در بالای سر ما است، همین کهکشان راه شیری که بین دو نقطه آن میلیونها سال نوری فاصله است تازه این کهکشان نزدیکترین کهکشان به ما است که خود این کهکشان داخل یک کهکشان دیگر است که خود آن داخل در یک کهکشان دیگر است که آن کهکشان در این عالم تازه گم است؛ آن کهکشانی که او در شکمش است در این عالم گم است!

در کتاب هزار و یک شب یک قصه ای نقل می کند که شخص رفت کنار دریا ایستاد و سوار کشتی شد و رفت و گم شد. بعد یک دفعه کشتی اش شکست و همه غرق شدند و این با تخته پاره ای به ساحل آمد. دید تپه ای خیلی عظیم و خیلی بزرگ هست، بالای آن تپه رفت و خلاصه آنجا پیغمبری بود چه بود، هرچه بود، به او گفت این چیست؟ گفت: این تپه نیست این یک ماهی در دریا است که این ماهی از همان جایی که کشتی ات غرق شده تا اینجا دو روز در راه بوده این دمش اینجا است کله اش آنجا است و این هم وسطش هست تازه، جلوتر برو! گفت عجیب عجیب! این آخر چطوری در این دریا جا می گیرد؟! گفت که این چیزی نیست، یک نهنگی دنبال این می کرده این از ترس آن نهنگ اینجا آمده گیر افتاده است! حالا از این دریا نمی تواند رد بشود، آن که این را دنبال کرده تا قورتش بدهد چطوری است! حالا این مثل است، ولیکن در واقع بخواهیم نگاه کنیم

حالا فرض کنید ما در نجوم به اینها هم برسیم، این علوم را هم بخوانیم و برسیم که فلان کهکشان ...، اینکه راه معرفت خدا نیست.

راه معرفت خدا

راه معرفت خدا به این است که همین جا بنشینیم در همین اطاق و از همین جا نه تنها نگاه کنی به آن کهکشان بینی چه خبر است بلکه باید صاف بلند شوی و به همان جا بروی نه اینکه همان جا بروی بلکه از آن هم

^۱ . مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۵۰.

بالاتر به جای اینکه بلند شوی آنجا بروی احاطهٔ علی پیدا کنی یعنی تمام آنها را در وجود و در نفس خودت جا بدهی! این حالا یک چیزی شد! [نه اینکه] دائماً بگویند: برویم علوم آزمایشگاهی بخوانیم تا به معرفت خدا پی ببریم! حالا پی بردید؛ خدا آن قدر فلان فلان است که یک ویروس ایدز را در بدنت می اندازد که من باب مثال تمام قدرت و دفاع را از تو می گیرد بعد هم آن را برمی دارد ویروس دیگر می اندازد! این تناسل و تکاثر و فلان می کند نصف می شود، چه می شود، می زاید، از این چیزها ترشحات، زهر، پادزهر فلان از این چیزها حالا آخرش که چه شد؟! بله، خدا اینها را دارد، ما چه کار کنیم؟! این معنای «**علیکم بدین العجائز**» است! ^۱ این که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «**علیکم بدین العجائز**» یعنی واقعاً حضرت به سلمان فارسی هم همین حرف را می زند «**علیک بدین العجائز**»؟! ^۲

از آن چرخه که گرداند زن پیر *** قیاس چرخ گردنده همان گیر ^۲

یعنی این پیرزن هست هِرهره را دارد می چرخاند تا آنجا که بعد می گوید از کجا فهمیدی؟! دستش را برداشت، چرخ ایستاد، گفت: به این دلیل خدا هم هست تمام شد؟! آقایان این را می گویند دیگر در کتاب هایشان نوشته اند؛ آقا ما مکلف هستیم که دین عجائز را بگیریم فقط همین مقدار، دیگر بیش از این مکلف نیستیم! ^۳

تو بله! اگر تو مکلف نبودی این حرف را هم نمی زدی، تو نمی فهمی تکلیف تو همین است! ولی آیا سلمان هم به اندازهٔ همین فهمید؟! آیا خود امیرالمؤمنین هم به اندازهٔ همین فهمید؟! چه شد؟! آنها بالاتر بروند و [به تو] بگویند: تو پایین تر را بگیر؟! چرا؟! اینکه ظلم است چرا نباید این حقایق برای همه منکشف شود؟! پس خطاب به این افراد است که وقتی ائمه علیهم السلام می فرمایند: «**علیکم بدین العجائز**» یا «**لا تفکروا فی ذات الله**» یا امثال ذلک معنایش این است که این شخصی که می خواهد یک دینی داشته باشد حداقل باید به اندازهٔ دین این پیرزن باشد مثلاً خطاب به اشعث و فلان و ابوموسی اشعری، بله حالا حضرت به ابوموسی اشعری سرّ مُستتر بگویند؟! عمرو عاص او را فریب داد او چه می فهمد لذا حضرت به آنها این طور می گوید! ولی بقیه را هم بگویند که حضرت می فرماید:

هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ وَ اسْتَلْأَوْا مَا اسْتَعْوَرَهُ الْمُتَرْفُونَ وَ اُنْسُوا بِمَا اسْتَوْخَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَ صَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى.^۴

پس چرا اینها را نمی گویند؟! آیا آن پیرزن «**أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى**» شده است؟! آن بدبخت

۱. بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۱۳۵.

۲. خمسه نظامی، خسرو و شیرین، بخش ۳ - در استدلال نظر و توفیق شناخت.

۳. مصدر در حال بررسی.

۴. نهج البلاغة، ج ۱، ص ۴۹۵.

غیر از آن پنبه چیزی سرش نمی شود حالا بگوییم که او «حَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمَ» است؟! کجا «حَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمَ» است؟! این فقط می فهمد چطور پشم را بیاورد تبدیل به نخ کند! خب اینها هم هست آن روایات خطبات امیرالمؤمنین یا مثلاً خطبات موسی بن جعفر، امام رضا، حضرت جواد و روایات امام صادق علیهم السّلام در توحید و اینها هم هست. پس حضرت اینها را برای چه کسی گفته اند؟! از یک طرف گفته اند: ﴿هُوَ آلٌ أَوَّلٌ وَآلٌ آخِرٌ وَالْأَظْهَرُ وَآلٌ بَاطِنٌ﴾ بعد گفته اند: «**لَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ**»! خب ما چه کار کنیم؟! پس اینها را نگویند که او اوّل است او آخر است او ظاهر است او باطن است. یابن رسول الله آن ظاهر است و آن باطن است یعنی چه؟! «**لَا تَفَكَّرُوا**»! پس چرا می گویند؟! نگویند، یا اگر هم می گویند، حداقل بگویند که هر کسی می تواند دنبالش برود، هر کسی می تواند بفهمد.

در هر صورت خلاصه این راه مرد شیرافکن می خواهد مردی که تمام این حرف ها را کنار بزند و خلاصه «برون آی از سرای اُم هانی» می خواهد، «بخوان مجمل حدیث لَن ترانی»،^۱ این طور می خواهد و الا انسان بخواند به این حرف ها توجه کند و ریش های دراز و عمامه های بزرگ، روز قیامت همه اینها مرخص هستند شب کلاه هم سرشان نیست چه برسد به عمامه های این قدری! آدم باید فاتحه همه اینها را بخواند [تا] پی کارشان بروند! آن آقا که آمد و تمام این تعینات و این حرف ها را کنار گذاشت و رفت و به ریش همه خندید؛ از علمای نجف، قم، تهران، فامیل، غیر فامیل و ... به ریش همه خندید! آنهایی که می گفتند: آقای آقاسید محمدحسین نمی تواند مرید را نگه دارد، بله آقای آقاسید محمدحسین نمی تواند پول ربوی از مرید بگیرد، نمی تواند، شما می توانید بروید بگیرید! اما هم شما رفتید هم آقای آقاسید محمدحسین رفته است هر دوتای تان الآن آنجا هستید اینجا را باید نگاه کنید! بله، شما خوب مریدبازی کردید! بله باغ و بوستان و بیا و برو این حرف ها بوده است. می گفتند: این آقا درویش شده است ذکر می گوید و فلان می گوید! این مسخره هایی که می خواهید بکنید، بکنید اما حالا چه؟! حالا با دو دست داری بر سرت می زنی! خلاصه نمی دانیم، آن طرف هم که معلوم نیست اصلاً چه خبر است کی به کی است! اینها افرادی بودند که حقیقت مطلب را شناختند و دیگر به حرف های دیگران توجهی نکردند دیگر تمام شد و رفت.

بله، از آن طرف ما عملاً می بینیم اینهایی که در این مسیر هستند اینها واقعاً حقیقت را لمس کرده اند یعنی خود وجودشان ادلّ دلیل بر مقام اثبات است. نسبت به ائمه علیهم السّلام تواضع و خشوع اینها بیشتر بود یا آنها؟! ابتهال اینها بیشتر است یا آنها؟! عمل به مستحبات و وظائف لیلیّه و نهاریه اینها بیشتر است یا آنها؟! تحفّظ بر شریعت اینها بیشتر است یا آنها؟! خب داریم می بینیم دیگر که الآن اینها چطور هستند. حالا دیگر این

^۱ . گلشن راز، بخش ۹ - قاعده در شناخت عوالم پنهان و شرایط عروج بدان عوالم:

«برون آی از سرای «ام هانی» *** بگو مطلق حدیث «من رآنی»

مسائل و اینها ... «این سخن بگذار تا به وقت دگر»^۱

دیشب شخصی - از رفقا است و از شهرستان آمده بود - اینجا آمده بود، ما هم حال مان ... می گفت: فلانی این برنامه آقا را خلاصه چرا شروع نمی کنی؟! می گفت: خیلی لازم است خیلی ضرورت دارد! گفتم که راستش یکی اینکه من با خودم فکر می کنم اصلاً چه بنویسم؟! چه کسی بیاید راجع به ایشان بنویسد؟! حالا مرحوم آقا که راجع به آقای حداد - رضوان الله تعالیٰ علیهما - می فرمودند، ایشان با آقای حداد اتحاد هوهوی داشتند تازه ما که اصلاً یک شمایل دیدیم چه چیزی بنویسیم؟! هر کسی اهل است بیاید چیز کند. در رفقا افرادی هستند که تا یک حدودی آقا را ادراک کردند دیگر. این یک مطلب.

دوم اینکه وقت و فلانم چیز است. می گفت: خیال نمی کنی آن از این چیزها مهم تر باشد؟! گفتم که نمی دانم حالا اگر وقتش باشد خودشان بالأخره یک کاری می کنند، یک اشاره ای، چیزی. بله، اینها روشن می شود، حداقل برای خود ما [روشن می شود] حالا به مردم کاری نداریم اگر خود همین افراد تا حدودی متوجه بشوند خوب است. بله، إن شاء الله دیگر بقیه مطالب برای جلسه بعد باشد.

تلمیذ: ... منظور ذکر مگر ذکر احکام حق نیست؟

شرح روایت «بنا عَرَفَ الله»

استاد: «بنا عَرَفَ الله»^۲ یعنی ما وسیله هستیم، ما واسطه فیض هستیم، ما نباشیم معرفتی نیست، نه اینکه کلمات ما موجب معرفه الله است بلکه ما وسیله برای معرفت حق هستیم، واسطه ما هستیم.

راه نداشتن کثرت به وحدت مگر به واسطه

چون تمام قوالب همه در کثرت هستند و کثرت راهی به وحدت ندارد مگر به واسطه؛ واسطه باید باشد تا کثرت را از کثرت دریاورد تا به حقیقت و وحدت برساند آن واسطه ما هستیم. مجرای عرفان و علم ما هستیم از راه ما به سرچشمه علم باید رسید از راه ما به سرچشمه قدرت باید رسید چون موجود ضعیف هیچ وقت قابلیت برای حرکت ندارد به عبارت فلسفی یک شیء ثابت هیچ وقت نمی تواند از قوه به فعل برسد مگر اینکه محرکی داشته باشد و تمام طی مراتب توحید همه نیاز به محرک دارد و خود ما به تنهایی نمی توانیم این را انجام بدهیم بلکه باید به واسطه نفس امام علیه السلام این انجام بگیرد، حالا چه انسان شاعر باشد یا شاعر نباشد.

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۶ - بردن پادشاه آن طبیب را بر بیمار تا حال او را ببیند:

شرح این هجران و این خون جگر *** این زمان بگذار تا وقت دگر

۲. الکافی، ج ۱، کتاب التَّوْحِيد، بابُ التَّوَادِد، ص ۱۴۵، ح ۱۰.

اللهم صل على محمد و آل محمد